

# ترتیب آزادسازی اقتصادی در کشورهای در حال توسعه

نویسنده: Sebastian Edwards

ترجمه: دکتر رضا شیوا\*

ترتیب زمانی سیاستهای اصلاحی اجرا شده، نشان دهنده چالش مهمی در طراحی برنامه های تعدیل است.

## مروری بر موضوعات اصلی

لرزم کاهش یا حذف اختلالات، همواره و به طور سنتی جزء یکی از ارکان مهم سیاستهای مشورتی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بوده است. علاوه بر این و به طور اخص این دو سازمان کرارا، ضمن سایر توصیه های خود، کشورهای در حال توسعه را به افزایش نرخهای بهره واقعی، کاهش تعرفه های گمرکی کالاهای وارداتی، حذف سهمیه های وارداتی و نیز گسترش میزان یکپارچگی اقتصادهایشان با بازارهای مالی جهانی تشویق و ترغیب کرده اند. هر چند به طور کلی انجام این اصلاحات مورد تأیید بوده و مطلوب به نظر می رسد، مشکل اساسی تعیین سلسله مراتب برای اجرای سیاستهای فوق، همچنان به قوت خود باقی است و سیاستگذاران به هر حال باید در حل آن اهتمام لازم را مبذول دارند.

اغلب اوقات به علت سیاسی و یا سایر محدودیتهای، امکان تعقیب سیاست آزادسازی حساب تجاری و حساب سرمایه، به طور همزمان میسر نیست و حتی گاهی اوقات از لحاظ کارایی، انجام چنین امری، ممکن است مطلوب نباشد. در این گونه موارد، مساله سلسله مراتب آزاد سازی، بسیار مهم می شود. باید توجه داشت که تاکنون، در اطراف موضوعاتی چون زمان مناسب برای افزایش نرخ بهره داخلی (قبل یا بعد یا

همزمان با حذف کنترل‌های مربوط به سرمایه) و یا این موضوع که "آیا باید حساب تجاری قبل و یا بعد از حساب سرمایه، گذارده شده و آزاد شود؟"، تحقیقات تحلیلی چندانی صورت نگرفته است. این مقاله سیاست‌هایی را که باید در قبال این مسائل اتخاذ شود، مورد بررسی قرار داده و برای آزاد سازی اقتصادی، ترتیبات خاصی را ارائه می‌دهد. به طور کلی این نکته پذیرفته شده است که گشودن اقتصاد داخلی بر روی اقتصاد سایر کشورها، لازمه و جزء لاینفک اصلاحات اقتصادی است؛ با وجود این، تعیین ترتیبات مناسب برای آزاد سازی اقتصادی، کار ساده ای نیست و نظریه ها یا دستورات مشخصی نیز در این خصوص وجود ندارد. بلکه به وضعیت کشور مورد بررسی و ماهیت اختلالات بستگی دارد و می توان ترتیبات گوناگونی را برای مراحل آزاد سازی اتخاذ کرد؛ ولی اصول و معیارهای کلی نیز وجود دارد که کاربرد عمومی داشته و تقریباً در همه موارد قابل استفاده هستند.

باید توجه داشت با وجود آنکه بسیاری از اصول مورد بحث در این مقاله، به اکثر کشورهای در حال توسعه ارتباط پیدا می‌کند، معیناً این تجزیه و تحلیل بیشتر در مورد کشورهای صدق می‌کند که از سطح درآمد متوسط برخوردار بوده و اقتصاد آنان قبل از ورود به مراحل آزاد سازی دارای مشخصات زیر باشد:

۱- تورم نسبتاً بالا

۲- کسر بودجه شدید که با انتشار اسکناس تامین مالی می‌شود

۳- بازارهای اوراق بهادار داخلی بسیار محدود و نرخهای بهره کنترل شده

۴- تعرفه های تجاری بالا

۵- کنترل نقل و انتقالات و تحرکات سرمایه در داخل و خارج از کشور

از آنجا که در زمینه مراحل ترقیبی آزاد سازی اقتصادی، کار تجربی زیادی صورت نگرفته بنابراین اغلب بحثهای طرح شده در این مقاله بر نظریات تحلیلی استوار است. ولی تا آنجا که امکان داشته باشد موارد خاص نیز تشریح شده و مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

### نرخهای بهره داخلی و بازگذاوردن حساب سرمایه:

یکی از جنبه های معدود مربوط به ترتیبات اصلاحی که بخوبی تثبیت شده و تقریباً از مقبولیت جهانی برخوردار است، به آزاد سازی بازار سرمایه داخلی و حساب

تراز پرداختها مربوط می شود. واضح است که موانع موجود بر سر راه نقل و انتقالات سرمایه (جریان ورود و خروج سرمایه)، نباید پیش از آزاد سازی بخش مالی داخلی از میان برداشته شوند. در شرایطی که نرخهای بهره داخلی در سطوح قرار دادی پائین یا منفی تثبیت شده باشند، آزاد سازی حساب سرمایه منجر به خروج سرمایه خواهد شد. اگر نرخ بهره داخلی پائین تر از نرخ بهره جهانی باشد، در نتیجه سرمایه مالی به خروج از کشور تمایل پیدا می کند. در واقع فرار سرمایه از بروز عدم توازن بین نرخهای بهره داخلی و بین المللی ناشی می شود. برای مثال، معضل فرار سرمایه، که آرژانتین آن را در اوایل دهه ۱۹۸۰ تجربه نمود، بیشتر ناشی از پیش بینی کاهش ارزش واقعی پول بود، که سبب شد نرخ بهره واقعی (مورد انتظار) در آرژانتین در سطحی کاملاً پائین تر از نرخ بهره واقعی مورد انتظار در بقیه جهان قرار گیرد.

بنابراین رفع محدودیتها در زمینه تحرکات و نقل و انتقالات سرمایه، نباید قبل از افزایش نرخ بهره داخلی صورت پذیرد. به هر حال در یک محیط تورمی، آزاد سازی بازار مالی داخلی، فقط در شرایطی می تواند کاملاً اجرا شود که کسر بودجه مالی به شدت تحت کنترل قرار گرفته باشد؛ در صورتیکه کسر بودجه در حد وسیعی وجود داشته و قرار باشد این کسر بودجه از طریق مالیات تورمی تامین شود لازم خواهد بود که ذخایر قانونی بانکها در حد بالایی حفظ و پرداخت بهره به سپرده ها در سطح پایینی نگهداشته شود. این نحوه عمل، ما را مطمئن می سازد که مبنایی که بر اساس آن، مالیات تورمی اخذ می شود، - یعنی حجم پول پایه - دستخوش فرسایش قرار نمی گیرد. بنابراین این کسر بودجه مالی، باید پیش از آزاد سازی نرخهای بهره داخلی تحت کنترل قرار گیرد. اگر این کار انجام نپذیرد، پایه مالیات تورم، کاهش یافته؛ نرخ این مالیات - نرخ تورم - باید افزایش یابد تا دولت بتواند همان مقدار منابع مالی قبلی را دریافت کند. این امر منتهی به نرخهای تورمی بسیار بالا خواهد شد که کاهش آن بدون توسل به یک اصلاحات اساسی پولی، بسیار مشکل خواهد بود. وضعیت آرژانتین در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، مثال خوب دیگری را برای بحث مورد نظر ما ارائه می دهد. در طی این دوران، بدون اینکه در کسر بودجه، کاهش پدیدار شود، بازار سرمایه داخلی آزاد شد و در نتیجه و همانطوریکه انتظار می رفت تمام کوششها برای کاهش تورم به شکست انجامید، در واقع، وجود پایه مالیاتی کاهش یافته، سبب می شد که تامین کسری بودجه، مستلزم نرخ تورم بالاتری باشد. بعلاوه در همین دوره، دولت آرژانتین برای تامین بخشی از هزینه های

مالی خود به استقراض خارجی نیز توسل جسته بود.

بنابراین، اولین اصل از ترتیبات اصلاحی این است که لغو کنترل‌های سرمایه بین‌المللی باید فقط پس از انجام اصلاحات در بازار مالی داخلی و افزایش نرخهای بهره داخلی صورت پذیرد و نه قبل از آن، به این ترتیب، نرخهای بهره فقط پس از کنترل کسربودجه مالی می‌تواند افزایش یابد.

**اصلاحات در بخش خارجی و نرخ واقعی ارز:** مراحل ترتیبی آزاد سازی حسابهای جاری و حساب سرمایه ای تر از پرداختها، به چه نحو باید باشد؟ آیا باید کاهش تعرفه های گمرکی برحذف و لغو کنترل‌های سرمایه ای مقدم باشد یا بالعکس؟ اتخاذ هر یک از روشهای فوق، آثار متفاوتی را بر روی متغیرهای مهم اقتصاد کلان، مخصوصاً "نرخ واقعی ارز، بر جای خواهد گذاشت. روشهایی که اخیراً" به وسیله بعضی کشورها برای مراحل آزاد سازی این دو حساب، اتخاذ شده با یکدیگر تفاوتی دارند. آرژانتین و اروگوئه در دهه ۱۹۷۰، در وهله نخست، حساب سرمایه خود را آزاد ساختند و در مقابل شیلی، قبل از لغو و حذف کنترل‌های سرمایه‌ای، موانع موجود بر سر راه تجارت بین‌المللی را کاهش داد. جمهوری کره در دهه ۱۹۶۰، پیش از مبادرت به لغو کنترل‌های نقل و انتقالات سرمایه، به آزادسازی حساب تجاری اقدام کرد. اندونزی در اواخر دهه ۱۹۶۰، به نحو قابل ملاحظه ای موانع تجاری را کاهش داده و به طور همزمان بسیاری از کنترل‌های موجود بر نقل و انتقالات سرمایه‌ای را حذف کرد.

به طور کلی، بازگذاشتن و آزادسازی حساب سرمایه، نقل و انتقالات و جریان مهم مالی را به دنبال دارد. اگر کسربودجه مالی، از قبل کنترل شده و بازار مالی داخلی، آزاد شده باشد، آزاد سازی حساب سرمایه تراز پرداختها، به احتمال زیاد به ورود سرمایه‌های خارجی در سطح وسیع کمک خواهد کرد؛ زیرا در این حالت بازدهی سرمایه در داخل، بیشتر از بازدهی آن در خارج، خواهد بود. در نتیجه این جریان‌ات، وجوه خارجی به صورت جریان پولی وارد اقتصاد شده و در صورت وجود سیستم نرخ ارز تثبیت شده، این وضعیت موجب تورم و ترقی ارزش واقعی پول داخلی خواهد شد. از سوی دیگر، اگر کشوری نظام نرخ ارز شناور را انتخاب کند، جریان عظیم ورود سرمایه، موجب ترقی اسمی و واقعی نرخ ارز خواهد شد. در این مورد، بازگذاشتن حساب سرمایه باعث افزایش واقعی ارزش پول داخلی شده و از آنجا که بازارهای مالی به سرعت و در واقع،

سرریز از بازار کالا خود را تطبیق می دهند، این ترقی واقعی، می تواند به صورت ناگهانی به وقوع بپیوندد.

ضمن اینکه در این شرایط، بازگذاشتن حساب سرمایه موجب ترقی ارزش واقعی پول می شود؛ در مقابل، آزاد سازی موفق حساب تجاری (یعنی کاهش تعرفه های وارداتی و حذف سهمیه های وارداتی) به طور کلی باعث کاهش ارزش واقعی پول داخلی می شود. همین کاهش ارزش پول همراه با جایگزینی ساختار جدید قیمت های نسبی به جای ساختار حمایتی قدیم، سبب می شود که بخش کالاهای صادراتی توسعه یابد. حال اگر چنانچه به علت باز و آزادگذاشتن حساب سرمایه، از این کاهش ارزش داخلی پول جلوگیری شود، انتقال بخش کالاهای وارداتی و صادراتی از محیطی حمایتی به محیطی آزاد مشکلتر خواهد شد. ترقی ارزش پول ناشی از کاهش کنترل های سرمایه، باعث می شود که سوددهی در بخش کالاهای تجاری، دقیقاً زمانی که این بخش با هزینه های زیاد مربوط به تعدیل و تطبیق با شرایط جدید مواجه است، در فشار قرار گیرد. نتیجه ای که از این تجزیه و تحلیل حاصل می شود این است که حساب های سرمایه و جاری نباید به طور همزمان، بازنگاه داشته شده و آزاد گردند. به علاوه در طول دوره انتقالی و پس از آزادسازی تجاری نیز باید جریان ورودی سرمایه به شدت کنترل شود. این نظریه را، این حقیقت تایید می کند که به طور کلی آزادسازی حساب سرمایه باعث ایجاد جریان های ورودی سرمایه ای شدید شده و ارزش واقعی پول داخلی را در کوتاه مدت به طور وسیعی بالا خواهد برد. جریان ورودی سرمایه بلافاصله پس از کاهش کنترلها افزایش پیدا می کند و پس از گذشت مدتی این جریان سرمایه به سوی سطح تعادلی بلند مدت جدید خود، سیر نزولی پیدا خواهد کرد.

همانطور که گفته شد در برخی موارد باز و آزادگذاشتن حساب سرمایه باعث شده است که سیل سرمایه های خارجی به طرف داخل روان شده و به دنبال آن ارزش پول داخلی به طور واقعی ترقی نماید. شاید بهترین نمونه های شناخته شده در این زمینه وضعیت کره و شیلی باشد. در اواسط سال ۱۹۶۶ یک جریان عظیم از سرمایه مالی کوتاه مدت، سیل آسا وارد اقتصاد شد. نتیجه این امر، افزایش تورم و ترقی واقعی و قابل ملاحظه ارزش پول داخلی بود که در سالهای بین ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۹، به سطح ۲۰ درصد رسید. در سال ۱۹۷۷، خالص سرمایه ورودی به کشور شیلی، چیزی کمتر از ۵۰۰ میلیون دلار بود و در سال ۱۹۸۰، این جریان ورودی سرمایه ۶ برابر شده و به سطح ۳/۱

میلیاردد دلار و در سال ۱۹۸۱، به مبلغ ۵ میلیارد دلار رسید. تاحدی به دلیل همین جریانات ورودی عظیم سرمایه و نیز تا حدودی به دلیل اتخاذ سیاستهایی چون تثبیت همزمان نرخ اسمی ارز و پیاده کردن مکانیسم شاخص بندی گذشته نگر، نرخ واقعی پول شیلی در طی سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۱، سی درصد ترقی کرد. کشورهای شیلی و کره در مقابل این جریان سیل سرمایه‌های وارداتی، هر یک برای خود استراتژی خاص و جداگانه ای را به مرحله اجرا گذاشته بودند. درحالی که کره نرخ اسمی ارز خود را به صورت ادواری تعدیل می‌نمود، شیلی در بیشتر این دوره از نظام ارز تثبیتی تبعیت می‌کرد. با همه این احوال و باوجود تفاوت در استراتژی، نتیجه این شد که ارزش پول داخلی دو کشور به طور واقعی ترقی کرده و تغییرات نرخ واقعی ارز به ضرر صادر کنندگان عمل‌کند.

فشارهای متضاد بر روی نرخ واقعی ارز - که نتیجه آزاد ساختن حساب سرمایه و حساب جاری است (یعنی به ترتیب ترقی و تنزل ارزش پول) - مبین این واقعیت هستند که اتخاذ این سیاستها فشارهایی را بر روی منابع ایجاد می‌کنند تا به سمت و جهت مخالف حرکت نمایند. از آنجا که معمولاً نقل و انتقالات منابع، از بخشی به بخش دیگر با هزینه های تعدیل اجتماعی و اقتصادی همراه است با وجود این، بهتر این است که سیاست‌هایی در پیش گرفته شود که از چرخش و تحرکات منابع به این سو و آن سو اجتناب شود (زیرا آن دسته از تحرکات در کوتاه مدت به جای اول خود باز می‌گردند). بار دیگر، شیلی مثال خوبی را در این خصوص ارائه می‌دهد. از آغاز سال ۱۹۷۶ صادرکنندگان در کشور شیلی، مبادرت به سرمایه‌گذاری وسیع در بخش صادرات و بالا بردن ظرفیت این بخش کردند. در طی سالهای ۱۹۷۹-۱۹۸۱ این صادرکنندگان دریافتند که نرخ واقعی ارز به نحو موثری بر ضد منافع آنان عمل می‌کند و به همین جهت در این مرحله سرمایه‌گذاران، سرمایه‌های خود را از بخش صادرات خارج کرده و منابع سرمایه‌ای خود را به بخشهای غیر تجاری بخصوص ساختمان سازی روانه ساختند.

از لحاظ تئوری، یکی از ساده‌ترین روشها برای اجتناب از وقوع این گونه تحرکات غیر لازم در منابع، این است که در ابتدا حساب جاری آزاد و تنها پس از حصول اطمینان از استقرار موفقیت آمیز ساختار تولیدی جدید، به آزاد ساختن حساب سرمایه، آن هم به صورت گام به گام اقدام شود. هر چند که این روش به نحوی در کشور شیلی به کار گرفته شد با وجود این، باز هم نرخ واقعی ارز افزایش قابل ملاحظه ای یافت. تجربه شیلی

حاوی درسهای آموزنده ای در زمینه ترتیبات آزادسازی است. اول اینکه آثار بی ثباتی نقل و انتقالات عظیم سرمایه به مراتب بیش از آن چیزی است که قبلاً تصور می شد. اگر با دیدی دقیق تر به مساله نگاه کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که بهتر بود شیلی با فاصله زمانی بیشتری دو اصلاح مور بحث را انجام می داد. دوم اینکه تجربه شیلی مبین این مطلب است که کشورهای که شرایط آنان همانند شیلی در اوایل دهه ۱۹۷۰ است، باید ابتدا اصلاحات تجاری را انجام و پس از اتمام این ملاحظات و گذشت مدت زمان کافی به آزادسازی آهسته و تدریجی حساب سرمایه مبادرت ورزند. البته تعیین دقیق این "مدت زمان کافی"، ممکن نیست و سیاستگذار باید نوسانات نرخ واقعی ارز و رفتار بخش خارجی را به هنگام تصمیم گیری در مورد نحوه کاهش کنترلهای تحرکات سرمایه ای در نظر داشته باشند. همچنین مورد شیلی بوضوح نشانگر این مطلب است که سایر اختلالات، آثار بی ثباتی نقل و انتقالات عظیم سرمایه را تکاثر می بخشد که از جمله این اختلالات می توان به انعطاف ناپذیری مزدها، که به وسیله قانون ایجاد شده باشد، اشاره نمود.

این مقاله براین فرضیه مبتنی است که با آزادسازی حساب سرمایه، سازمانهای داخلی قادر خواهند شد که از کشورهای دیگر وام دریافت داشته و در نتیجه، سیل سرمایه به سوی کشور سرازیر خواهد شد. این فرضی است که در واقع انتظار می رود در حالت عادی که - اساساً - نرخهای بهره واقعی کشورهای در حال توسعه، بیشتر از کشورهای پیشرفته است - اتفاق افتد. به هر حال پس از بحران بین المللی بدهیها (۱۹۸۲) خیلی از کشورها از لحاظ دریافت اعتبار از خارج با وضعیت موقت سهمیه بندی - که از خارج به آنان تحمیل شده بود - مواجه شدند. در چنین شرایطی احتمالاً باز گذاردن حساب سرمایه، منجر به افزایش جریان ورودی سرمایه نخواهد شد. علاوه بر این، در پاره ای موارد و بسته به اینکه کشورهای مختلف چه روشی را برای حل معضلات بدهیهای خود در پیش گیرند، ممکن است حتی لغو محدودیتهای موجود بر حساب سرمایه به خروج سرمایه از کشور بیانجامد. این امر بدین علت است که در چنین اوضاع و احوالی در برخی اوقات، برنامه تثبیتی با آهنگی کند و گامهایی متزلزل به مرحله اجرا در می آید و همین موجب می گردد که پیش بینی تحولات آینده نرخ ارز و نرخ بهره داخلی با اشکال مواجه شود. این ملاحظات خود عامل دیگری است که لزوم انجام تأخیر در آزادسازی حساب سرمایه را مورد تأیید قرار می دهد.

نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که تنها پس از برداشتن گام‌های اولیه برای تثبیت و تعدیل خارجی و بعد از اتمام آزادسازی حساب تجاری است که به ما اجازه داده می‌شود تا حساب سرمایه را آنهم نه با سرعت بلکه بتدریج و با آهنگی آهسته آزاد سازیم. از نقطه نظر اقتصاد کلان و ملاحظه واکنشهای نرخ ارز واقعی، دومین عنصر سیاست تریبی را به دست می‌آوریم و این وضع مطمئن‌تر خواهد بود اگر آزادسازی حساب جاری قبل از کنارگذاشتن کنترل‌های حساب سرمایه صورت گیرد.

### برخی توصیه‌های واجد شرایط : سیاست بازرگانی، کمک‌های تعدیلی و اعتبار

با ایجاد کاهش در موانع تجاری، قیمت‌های نسبی داخلی به قیمت‌های نسبی جهانی نزدیک‌تر شده و منابع مالی مجدداً به بخش‌های مختلف تخصیص داده خواهد شد. بطورکلی هر نوع جریان آزادسازی تجاری، مستلزم یک دوره از تعدیل است که در آن دوره، مؤسسات خود را با ابزار جدیدی تجهیز نموده و نیروی کار نیز مهارت‌های تازه‌ای را کسب می‌کند. در بیشتر موارد این جریان تعدیلی نیازمند صرف وقت بوده و کاملاً پرهزینه است. برخی کارشناسان عقیده دارند، که برای افزایش امکان موفقیت اصلاحات تجاری (یعنی عدم بازگشت به وضع قبلی) هزینه‌های تعدیلی مربوط به کاهش تعرفه گمرکی، باید به حداقل برسد. برای تحقق این ایده، یعنی به حداقل رساندن هزینه‌های تعدیل، بطورکلی به دوروش می‌توان عمل کرد؛ اول آزادسازی تدریجی و گام به گام تجارت و دوم استفاده از کمک‌های تعدیلی (که معمولاً به صورت وجوه خارجی تجلی پیدا می‌کند. این گونه مباحثات، بیشتر بر جنبه‌های اقتصاد سیاسی سیاست‌های اصلاحی متمرکز است و بر این امر تاکید دارد که هزینه‌های تغییر ساختاری، الزاماً موجب می‌شوند تا گروه‌های فشار برای دفاع از منافع خود اقدام کرده و برای تحقق اهداف خویش، حامیانی را برای خود بیابند. در این رابطه گروه‌های متشکل و سازمان یافته مؤسسات، که در اثر این تغییر و تحولات متضرر می‌شوند، از اهمیت خاصی برخوردار هستند.

یک استدلال پیشنهاد می‌کند که هزینه‌های تعدیل را می‌توان از طریق ورود سرمایه‌ارزان خارجی برای تامین یک تعدیل آرام در صنایع رقیب واردات، کاهش داد. برطبق این نظریه، حساب سرمایه باید قبل و یا همزمان با حساب تجاری آزاد شود. این



امر، امکانات دسترسی به وجوه "ارزان" را در جریان تعدیل، افزایش خواهد داد. باید گفت که تعدادی از اقتصاددانان، قویاً با ایده استفاده از جریانان سرمایه خارجی برای کمک به دوره انتقالی اصلاحات تجاری مخالفت کرده اند. در واقع، اینان عقیده دارند که اگر جریان ورودی سرمایه خارجی مجاز گردد مراحل آزادسازی بطور کلی عقیم خواهد ماند. بر مبنای این نظریه چون تداوم این گونه جریانان ورودی سرمایه، در درازمدت، بپراختی و سهولت امکانپذیر نیست، بنابراین در فرایند آزادسازی، این نحوه عملکرد ورود سرمایه خارجی، باعث می شود که نتوان از علائم بازار به درستی و صحت استفاده کرد.

استفاده موثر و کارآ از کمکهای خارجی در دوره تعدیل، بشدت به درجه اعتبار اصلاحات تجاری ارتباط دارد. این اعتبار اصلاحات، معمولاً سیر قیمتهای نسبی و همچنین انگیزه ها را تحت تاثیر خود قرار می دهد. اگر خبر انجام اصلاحات معتبر باشد سرمایه گذاران، نوسانات آتی قیمتها و سودآوری نسبی سرمایه گذاری را پیش بینی کرده، بر طبق این پیش بینی از طریق تجهیز منابع مالی داخلی و استفاده از کمکهای خارجی، در بخش صنایع "جدید صادراتی"، سرمایه گذاری خواهند نمود. از سوی دیگر اگر عامه برای این اصلاحات اعتباری قائل نشده و احتمال بدهند که اصلاحات مورد بحث، در آینده با مشکل مواجه خواهد شد، در این صورت سرمایه های "ارزان" خارجی که از طریق آزاد سازی حساب سرمایه فراهم آمده ممکن است در صنایع جانشین واردات به کار گرفته شود، تا مؤسسات شاغل در این صنعت در دوران رویارویی با ضرر (موقت)، از فعالیت باز نایستند.

بحث مربوط به معتبر ساختن سیاستهای اصلاحی که در ارتباط با تجزیه و تحلیل مراحل آزاد سازی مطرح می شود را نباید جدا از فرآیند اصلاحی به حساب آورد، بلکه برعکس، خود استراتژی مورد استفاده در فرآیند آزادسازی بر روی این اعتبار تأثیر متقابل می گذارد. بطور کلی لازمه استقرار اعتبار جهت سیاستهای اصلاحی این است که باید در سیاستهای متخذة فعلی و سیاست هایی که در آینده تعقیب خواهد شد یک نوع تداوم و یکنواختی موجود باشد. برای مثال، عدم تجانس و هماهنگی بین سیاستهای مالی و نرخ ارز در آرژانتین در اواخر دهه ۱۹۷۰ نقش مهمی را در بی نتیجه ماندن اصلاحات آزادسازی در آن کشور بر عهده داشت. چرا که هیچگونه اعتمادی وجود نداشت که این سیاستهای بی ثبات در آینده ادامه یابد. همچنین در شیلی بسیاری از

کارگزاران اقتصادی اعتقاد داشتند که از آنجایی که کاهش تعرفه گمرکی با ترقی واقعی و بارز نرخ ارز همراه شده است؛ بنابراین عمدتاً اصلاحات تجاری ناپایدار خواهند بود. کسر بودجه وسیع و خارق العاده ای که در طی سالهای ۱۹۷۹ - ۱۹۸۱ بطور ناگهانی در کشور شیلی به وجود آمد، به احساس عدم تداوم اصلاحات قوت بیشتری بخشید. بانک جهانی و صندوق بین المللی پول باید به هنگام دادن کمکهای تعدیل به کشورهای دست اندرکار در اجرای سیاستهای اصلاحات تجاری به این جنبه از مفهوم اعتبار توجه کافی داشته باشند.

**اصلاحات اقتصادی، ترتیبات و اثرات رفاهی:** اثرات رفاهی، هسته مرکزی بحثهای تکنیکی و تحلیلی مربوط به مراحل آزادسازی اقتصادی در کشورهای در حال توسعه را تشکیل می دهند. براساس نظریه "بهینه دوم" اگر محدودیتهای موجود، تنها به صورت مرحله به مرحله لغو شود ممکن نیست. از ابتدا باید بدانیم که در اثر آزادسازی نسبی، برخی از اختلالات باقیمانده بیشتر خواهد شد. اگر این مطلب صحیح باشد، اصلاحات نسبی، برخی آثار رفاهی ناخوشایند و مضر را به همراه خواهد داشت. به علاوه، اگر اختلالات باقیمانده خیلی زیاد بزرگ شود، در کل اصلاحات نسبی ممکن است بر روی سطح اقتصاد آثار منفی کوتاه مدت داشته باشد.

اگر چه در این باره هیچ نوع نتیجه قاطع نظری و تجربی وجود نداشته است، اما تصورات قوی وجود دارد که کنار گذاشتن کنترلهای حساب سرمایه با وجود تعرفه ها، موجب تشدید اختلالات موجود خواهد شد. به محض کاهش کنترل سرمایه ای، بخشی از جوهری که از خارج تهیه و تحصیل شده برای افزایش سرمایه گذاری در بخش صنایع "جایگزین واردات"، به کار گرفته خواهد شد. لیکن نظر به اینکه براساس این فرض، میزان تعرفه های گمرکی تغییر پیدا نکرده و در سطح سابق خود ابقا شده، بنابراین تولیدات بخش مزبور در مقام مقایسه با تولیدات آن در شرایط تجاری عاری از حمایت های تعرفه ای، "بسیار بالا" و در عین حال "بسیار غیرکارآ" خواهد بود. بنابراین اختلالات موجود وسیعتر می شود. از سوی دیگر کاهش تعرفه های گمرکی با وجود کنترلهای سرمایه ای موجب گسترش اختلالات موجود نشده و برعکس این احتمال وجود دارد که منجر به آثار مثبت غیر مستقیم نیز بشود. این بدان علت است که کاهش تعرفه ها احتمالاً باعث می شود که تقاضا برای سرمایه خارجی به منظور تأمین مالی

کالاهای وارداتی که در اثر لغو تعرفه‌ها ارزانتر می‌شود، فزونی یابد. نظر به اینکه در موقع وجود کنترل‌های سرمایه‌ای، کشورها سرمایه "بسیار کمی" را از خارج وارد می‌کنند، این اثر، بازار را در آن کشورها به سوی تعادل عاری از اختلالات سوق خواهد داد. با وجود این حقیقت که تاکنون هیچ نتیجه قاطعی در دست نیست، معهذاً تصور بر این است که از نقطه نظر رفاهی بهتر است حساب تجاری قبل از حساب سرمایه آزاد شود. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که این باور در جهت نتایجی است که در مباحثات قبلی خود بدان دست یافته بودیم.

مشکل مهم دیگری که در رابطه با تأثیرات رفاهی آزادسازی اقتصادی در کشورهای در حال توسعه با آن مواجه هستیم این است که آیا باید بخش خارجی بطور کامل آزادسازی شود یا تنها به بخشی از آن بسنده گردد؟ از دیدگاه تحلیلی پاسخ به این سؤال روشن است. در صورتی که هیچگونه اختلالی وجود نداشته و کشور مورد نظر نیز قادر به ایجاد دگرگونی در قیمت‌های جهانی باشد، بهترین راه حل، این خواهد بود که اقتصاد کاملاً آزاد شده، و تعرفه‌های گمرکی و سهمیه بندیها و نیز محدودیتهای موجود بر نقل و انتقالات مالی لغو شود. از سوی دیگر اگر کشوری در وضعیت انحصار یا انحصارخرد باشد و بتواند در قیمت‌های جهانی اعمال نفوذ نماید، تحمیل برخی از محدودیتها قابل دفاع بوده و موجه به نظر می‌رسد. همچنین در برخی موارد استثنایی و باتوجه به ملاحظات دولت در امر تحصیل و توزیع در آمد، ممکن است که ابقای این محدودیتها مطلوب تلقی شود.

درحالیکه در عمل مشاهده می‌شود که بسیاری از کشورهای در حال توسعه دارای موقعیتهای انحصاری در تولید محصولات خاصی هستند، لیکن می‌توان گفت که اکثریت این کشورها (و نه همه آنها) نسبت به بازار مالی جهانی کوچک می‌باشند. از موقعیت انحصاری آنان نباید چنین تلقی شود که آنها می‌توانند به طور نامحدود هر چقدر بخواهند وام براساس یک نرخ بهره مشخص دریافت نمایند بلکه کاملاً عکس این موضوع صادق است و این کشورها نیز در بازارهای مالی جهانی با محدودیتهای استقراضی روبرو هستند. آنها هم می‌بایستی حداقل مبلغی را در این زمینه به عنوان اضافه پردازند که با میزان خطرات وام دهی به آن کشور تناسب داشته باشند. به هر حال وجود چنین هزینه اضافی در ارتباط با ریسک وام، بیانگر این حقیقت است که حتی کشورهای بسیار کوچک هم برای وجوه خارجی خود با افزایش شیب منحنی عرضه

روبرو هستند و نرخ بهره ای که به استقراض آنان تعلق می‌گیرد به تبع افزایش میزان بدهیهای قبلی آنان، سیر صعودی پیدا می‌کند. بنابراین فرآیند استقراض از خارج همراه با اختلال است. در چنین شرایطی، موسسات خصوصی بیشتر از مقداری که از لحاظ اجتماعی بهینه و به صرفه است، وام دریافت خواهند کرد؛ زیرا با استقراض بیشتر توسط مؤسسات، هزینه سرمایه برای تمامی وام‌گیرندگان افزایش می‌یابد.

از نقطه نظر سیاستگذاری، مهمترین روش برای مقابله با مشکل "استقراض بیش از حد"، کاهش مبلغ کل وامها از طریق وضع مالیات بر سرمایه وارداتی است. در صورت توسل به چنین اقدامی حفظ برخی کنترلها برنقل و انتقالات سرمایه نظیر مالیات‌بهینه حتی پس از اتمام اصلاحات آزادسازی نیز قابل دفاع خواهد بود.

#### نتیجه:

آنچه مورد نظر است این است که ترتیباتی اتخاذ شود تا آزادسازی حسابهای تجاری و حساب سرمایه، سودمند، واقع شوند. در حالی که منافع آزاد سازی حساب سرمایه و حساب تجاری مورد تأیید کلی است ولی آزاد سازی همزمان هر دو حساب، عملی نبوده و حتی مطلوب هم به نظر نمی‌آید. مهم این است که مرحله بندی برای انجام این امر به نحو صحیح و درستی اعمال گردد. به نظر می‌رسد که برای این کار باید بازار سرمایه داخلی، قبل از بازگذاشتن حساب سرمایه به طور کلی اصلاح شود. اگر چنین کاری صورت نپذیرد بازگذاشتن و آزادسازی حساب سرمایه، موجب فرار سرمایه به خارج در حد وسیع خواهد شد و همچنین قبل از هرگونه اقدامی برای آزادسازی و اصلاح بازار سرمایه، باید کسر بودجه مهار شود.

در مورد تراز پرداختها، هم شواهد تاریخی و هم ملاحظات نظری (تئوری) چنین توصیه می‌نمایند که باید در ابتدا یک استراتژی معقول در زمینه آزادسازی حساب جاری اتخاذ شود.

مهمترین دلیلی که این مدعا را تأیید می‌کند ملاحظات مربوط به وجود ارتباطات بین ثبات اقتصاد کلان، نقل و انتقالات سرمایه و نرخ واقعی ارز است. تجربه نشان داده است که ازدیاد جریان سرمایه که بلافاصله پس از آزادسازی حساب سرمایه به وجود می‌آید عموماً دارای آثار منفی بوده و سایر ارکان تشکیل دهنده استراتژی اصلاحات اقتصادی را نیز با تاثیر منفی مواجه می‌کند. حساب سرمایه باید با آهنگی آهسته آزاد

شود تا افزایش میزان وام خارجی که به دنبال این آزادسازی به وجود می‌آید یکباره انجام نشده، بلکه این افزایش بتدریج و در طول زمان صورت پذیرد. بدیهی است که این امر باعث خواهد شد که از میزان افزایش ارزش پول داخلی و آثار حمایتی منفی نرخ ارز نیز کاسته شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی